



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۳

دوش من پیغام کردم سوی تو استاره را  
گفتمش: خدمت رسان<sup>(۱)</sup> از من تو آن مه پاره را

سجده کردم، گفتم: این سجده بدان خورشید بر  
کاو به تابش زر کند مر سنگهای خاره را

سینه خود باز کردم، زخمها بنمودمش  
گفتمش از من خبر ده دلبر خون خواره را

سو به سو گشتم که تا طفل دلم خامش شود  
طفل خُسپد، چون بجنباند کسی گهواره را

طفل دل را شیر ده ما را ز گریه ش واژهان  
ای تو چاره کرده هر دم صد چو من بیچاره را

شهر وصلت بوده است آخر ز اول جای دل  
چند داری در غریبی این دل آواره را؟

من خمش کردم ولیکن از پی دفع خمار  
ساقی عشاق! گردان نرگس خماره<sup>(۲)</sup> را

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۹۱

باز آمد آن مُعنی<sup>(۳)</sup>، با چنگ ساز کرده  
دروازه طرب را بر عشق باز کرده

بازار یوسفان را از حُسن برشکسته  
دگان شکران را یک یک فراز کرده<sup>(۴)</sup>

شمشیر در نهاده سرهای سروران را  
وانگاهشان ز معنی بس سرفراز کرده

خود گشته عاشقان را، در خونشان نشسته  
وانگاه بر جنازه هر یک نماز کرده

آن حلقه‌های زلفت حلقِ کِراست روزی؟  
ای ما برونِ حلقه گردن دراز کرده<sup>(۵)</sup>

از بس که نوحِ عشقت چون نوح نوحه دارد  
کشتی جان ما را دریایِ راز کرده

ای یک خُن شکسته، ای صد خُن نموده  
وز نیم غمزه تُرکی سیصد طراز کرده

بختِ ابد نهاده پای تو را به رُخ بر  
کتِ بنده کمینم، وانگه تو ناز کرده

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر  
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز  
ترک نازش گیر و با آن ره بساز

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۹۱

ای خاکِ پایِ نازت سرهای نازنینان  
وز بهر نازِ تو حق شکلِ نیاز کرده<sup>(۶)</sup>

ای زرگرِ حقایق، ای شمسِ حق تبریز  
گاهم چو زر بُریده، گاهم چو گاز<sup>(۷)</sup> کرده

« حکایتِ آن شخص که از ترس، خویشتن را در خانه انداخت. رخ ها زرد چون زعفران، لب ها کبود چون نیل، دست لرزان چون برگِ درخت. خداوندِ خانه پرسید که خیر است، چه واقعه است؟ گفت: بیرون خر می‌گیرند به سُخره ای، گفت: مبارک خر می‌گیرند، تو خر نیستی، چه می‌ترسی؟ گفت: سخت به جدّ می‌گیرند. تمییز برخاسته است امروز، ترسم که مرا خر گیرند.»

آن یکی در خانه‌یی در می‌گریخت  
زرد رُو و لب کبود و رنگ ریخت<sup>(۸)</sup>

صاحبِ خانه بگفتش: خیر هست  
که همی لرزد تو را چون پیر دست؟

واقعه چون ست؟ چون بگریختی؟  
رنگِ رخساره چنین چون ریختی؟

گفت: بهر سُخره<sup>(۹)</sup> شاهِ حَرون<sup>(۱۰)</sup>  
خر همی گیرند امروز از بُرون

گفت: می‌گیرند کو خر، جانِ عم<sup>(۱۱)</sup>؟  
چون نه‌یی خر، رو، تو را زین چیست غم؟

گفت: بس جدّند و گرم اندر گرفت  
گر خرم گیرند، هم نبود شکفت

بهر خرگیری برآوردند دست  
جدّجد، تمییز هم برخاسته ست

چونکه بی‌تمییزیان مان سرورند  
صاحبِ خر را به جایِ خر برند

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دستِ حق عیان  
پس، نَحَرِّی (۱۳) بعد ازین مَرْدود دان

هین بگردان از تَحَرِّی رو و سَر  
که پدید آمد مَعَاد و مُسْتَقَرَّ (۱۳)

یک زمان زین قبله گر زاهِل (۱۴) شوی  
سُخره هر قبله باطل شوی

چون شوی تمییزده (۱۵) را ناسپاس  
بِجَهْد از تو خَطَرَتِ (۱۶) قبله شناس

گر ازین انبار خواهی بِرِّ (۱۷) و بُر (۱۸)  
نیم ساعت هم ز همدردان مَبْرُ

که در آن دم که بِبُرِّی زین مُعین (۱۹)  
مبتلی گردی تو با بِنَسِ الْقَرین (۲۰)

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۶

نیست شاهِ شهرِ ما بیهوده گیر  
هست تمییزش، سمیع است و بصیر\*

آدمی باش و ز خرگیران مترس  
خر نِهیمی ای عیسیِ دورانِ مترس

چرخِ چارُم (۲۱) هم ز نورِ تو پُر است  
حاشِ لَه (۲۲) که مقامتِ آخور است

تو ز چرخ و اختران هم برتری  
گرچه بهرِ مصلحت در آخوری

میرِ آخرِ دیگر و خرِ دیگر است  
نه هر آنکه اندر آخر شد، خر است

چه درافتادیم در دنبالِ خر؟  
از گلستانِ گوی و از گل های تر

از انار و از تَرَنج<sup>(۲۳)</sup> و شاخِ سیب  
وز شراب و شاهدانِ بی حساب

یا از آن دریا که موجش گوهر است  
گوهرش گوینده و بیناور است

یا از آن مرغان که گلچین می کنند  
بیضه ها زرین و سیمین می کنند

یا از آن بازان که کبکان پرورند  
هم نگونِ اشکم هم استان<sup>(۲۴)</sup> می پرند

نردبان هایی ست پنهان در جهان\*\*  
پایه پایه تا عَنانِ آسمان<sup>(۲۵)</sup>

هر گُره را نردبانی دیگر است  
هر رُوش را آسمانی دیگر است

هر یکی از حالِ دیگر بی خبر\*\*\*  
مُلکِ با پهنا و بی پایان و سَر

این در آن حیران، که او از چیست خُوش  
و آن درین خیره که حیرت چیستش؟

صحنِ اَرْضُ الله<sup>(۲۶)</sup> واسعِ آمده\*\*\*  
هر درختی از زمینی سَر زده

بر درختان شکر گویان برگ و شاخ  
که زهی ملک و زهی عرصه فراخ

بلبلان گرد شکوفه پر گره  
که از آنچه می‌خوری، ما را بده

این سخن پایان ندارد، کن رجوع  
سوی آن روباه و شیر و سقم (۲۷) و جوع (۲۸)

### \* قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۳۷

« لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. »

« تا خدا ناپاک را از پاک بازنمایاند و ناپاکان را برهم نهد. آنگاه همه را گرد کند و به جهنم افکند. اینان زیانکارانند. »

### \*\* قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۴۸

« ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا... »

« ... برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم... »

### \*\*\* قرآن کریم، سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۵۲ و ۵۳

« وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ. » (۵۲)

« هر آینه این دین شما دینی است واحد، و من پروردگار شمایم؛ احتیاط کنید. »

« فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۗ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. » (۵۳)

« پس دین خود را فرقه‌فرقه کردند و هر فرقه‌ای به روشی که برگزیده بود دلخوش بود. »

### \*\*\*\*\* ۱ قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۵۶

« يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ.»

« ای بندگان من که به من ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است، پس تنها مرا بپرستید.»

### \*\*\*\*\* ۲ قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰

« قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»

« بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان بترسید. برای آنان که در حیات اینجهانی نیکی کرده‌اند، پاداش نیک است. و زمین خدا پهناور است. مزد صابران بی‌حساب و کامل ادا می‌شود.»

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۲

« سَبَبِ دَانَسْتَنِ ضَمِيرِهَائِي خَلْقِ »

چون دل آن آب زینها خالی است  
عکس روها از برون در آب جست

پس تو را باطن مُصَفًّا ناشده  
خانه پر از دیو و نَسْناس (۲۹) و دَدَه (۳۰)

ای خری زاستبزه مانده در خری  
گی ز ارواح مسیحی بو بری؟

گی شناسی گر خیالی سر کند\*  
کز کدامین مَکْمَنی (۳۱) سر بر کند؟

چون خیالی می‌شود در زُهد، تَن  
تا خیالات از درونه رُوفتن (۳۲)

## \* قرآن کریم، سوره کهف(۱۸)، آیه ۱۰۴

«... وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.»

«... و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.»

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۹۱

« در بیان آنکه نقضِ عهد و توبه موجب بلا بود، بلکه موجب مسخ است چنانکه در حق اصحابِ سَبْتِ (۳۳) و در حق اصحابِ مایدهٔ عیسی، و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است (وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ) (۳۵) وَالْخَنَازِيرَ (۳۶)، و اندر این امت، مسخِ دل باشد و به قیامت تن را صورتِ دل دهند.»

نقضِ میثاق (۳۷) و شکست توبه‌ها

موجبِ لعنت شود در انتها\*

نقضِ توبه و عهد آن اصحابِ سَبْتِ

موجبِ مسخ (۳۸) آمد و اِهْلَاک و مَقْت (۳۹)

پس خدا آن قوم را بوزینه کرد  
چونکه عهدِ حق شکستند از نبرد

اندرین امت نَبْدِ مَسْخِ بدن  
لیک مَسْخِ دل بود ای ذُو الْفِطْنِ (۴۰)

چون دلِ بوزینه گردد آن دلش  
از دلِ بوزینه شد خوار آن گلش

گر هنر بودی دلش را ز اِخْتِبَارِ (۴۱)  
خوار کی بودی ز صورت آن جِمَارِ (۴۲)؟

آن سگِ اصحاب، خوش بُد سیرتش  
هیچ بودش مَنَقَصَتْ (۴۳) ز آن صورتش؟



مَسَخِ ظَاهِرِ بُوْدِ اِهْلِ سَبْتِ رَا  
تَا بَبِيْنْدِ خَلْقِ ظَاهِرِ كَبْتِ (۴۴) رَا

از رَه سَرِّ صَدِّ هَزَارَانِ دِگَر  
گَشْتِه از تَوْبِه شَكْسْتِن خُوْك و خَر

### \* ۱ قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۶۰

« قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.»

« بگو: آیا شما را از کسانی که در نزد خدا کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم: کسانی که خدایشان لعنت کرده و بر آنها خشم گرفته و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است و خود بت پرستیده‌اند؟ اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گمگشته‌ترند.»

### \* ۲ قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۴ و ۱۱۵

« قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَأَجْرِنَا وَأَيَّةً مِنْكَ ۗ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. » (۱۱۴)

« عیسی بن مریم گفت: بار خدایا، ای پروردگار ما، برای ما مائده‌ای از آسمان بفرست، تا ما را و آنان را که بعد از ما می‌آیند عیدی و نشانی از تو باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی‌دهندگان هستی.»

« قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِلُهَا عَلَيْكُمْ ۗ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. » (۱۱۵)

« خدا گفت: من آن مائده را برای شما می‌فرستم؛ ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می‌کنم که هیچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم.»

### \* ۳ قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۶۵

« وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.»

« و شناخته‌اید آن گروه را که در آن روز شنبه از حد خود تجاوز کردند، پس به آنها خطاب کردیم: بوزینگانی خوار و خاموش گردید.»

## ۴\* قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۱۶۶-۱۶۳

وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبُحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِينَانُهُمْ يَوْمَ سَبِّهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. « (۱۶۳)

درباره آن قریه نزدیک به دریا از ایشان بپرس. آنگاه که در روز شنبه سبت می‌شکستند. زیرا در روزی که شنبه می‌کردند ماهیان آشکار بر روی آب می‌آمدند و روزی که شنبه نمی‌کردند نمی‌آمدند. اینان را که مردمی نافرمان بودند اینچنین می‌آزمودیم.»

« وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا لَ اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. « (۱۶۴)

« و آنگاه که گروهی از ایشان گفتند: چرا قومی را پند می‌دهید که خدا هلاکشان خواهد کرد و به عذابی دردناک مبتلا خواهد ساخت؟ گفتند: تا ما را نزد پروردگارتان عذری باشد. و باشد که پرهیزگار شوند.»

« فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. « (۱۶۵)

« چون اندرزی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، آنان را که از بدی پرهیز می‌کردند نجات دادیم و گنهکاران را به سبب گناهشان به عذابی سخت فرو گرفتیم.»

« فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِيَيْنَ. « (۱۶۶)

« و چون از ترك چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید.»

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۷

« غَالِبِ شُدْنِ مَكْرِ رُوبِهِ بِرِ اسْتِعْصَامِ خَرِ. «

خر بسی کوشید و او را دفع گفت (۴۵)  
لیک جوغُ الْکَلْبِ (۴۶) با خر بود جفت

غالب آمد حرص و صبرش بُد ضعیف  
بس گلوها که بُرد عشقِ رَغِیف (۴۷)

ز آن رسولی کنش حقایق داد دست  
کادَ فَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْرَ أَمَدِ هَسْت

گشته بود آن خر مَجَاعَت (۴۸) را اسیر  
گفت: اگر مَکْرَسْت، یک ره مُرده گیر

زین عذابِ جُوع باری وارَهِم  
گر حیات این ست، من مُرده به اَم

گر خر اوّل توبه و سوگند خُورد  
عاقِبَت هم از خَری خَبْطی (۴۹) بکرد

حرص، کور و احمق و نادان کند  
مرگ را بر احمقان آسان کند

نیست آسان مرگ بر جانِ خَران  
که ندارند آبِ جانِ جاودان

چون ندارد جانِ جاوید او شَقِیست (۵۰)  
جراتِ او بر أَجَل از احمقیست

جَهْد کن تا جانِ مُخَلَّد (۵۱) گَرَدَدَت  
تا به روزِ مرگ برگی باشَدَت

اعتمادش نیز بر رازق نبود  
که بِرَافِشَانَد بر او از غیبِ جود

تاکنونش فضلِ بی‌روزی نداشت  
گرچه گه گه بر تَنَشِ جوعی گماشت

گر نباشد جوع، صد رنج دگر  
از پی هیضه (۵۷) برآرد از تو سر

رنج جوع اولی بود خود زان علل  
هم به لطف و هم به خفت، هم عمل

رنج جوع از رنج‌ها پاکیزه‌تر  
خاصه در جوعست صد نفع و هنر

- (۱) خدمت رساندن: سلام و تعظیم رساندن
- (۲) خَمَار: می فروش، شراب فروش
- (۳) مُغْنَى: آوازه خوان، مُطرب
- (۴) فراز کردن: بستن
- (۵) گردن دراز کردن: به کنایه حرص و طمع داشتن، احمق کردن، اشتیاق و رغبت
- (۶) شکل نیاز کرده: نیاز را صورت بسته، آفریده
- (۷) گاز: نوعی قیچی، مجازاً تیز و بُرنده
- (۸) رنگ ریخته: رنگ پریده
- (۹) سُخره: بیگار، کار بی مزد، در اینجا به معنی مجانی و مفت است.
- (۱۰) خَرُون: سرکش، اسب و استر نافرمان
- (۱۱) عَم: عمو، برادر
- (۱۲) تَخْرَى: جستجو
- (۱۳) مُسْتَقَرّ: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم
- (۱۴) ذَاهِل: فراموش کننده، غافل
- (۱۵) تَمییزیه: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.
- (۱۶) خَطَرَت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه
- (۱۷) پَرّ: نیکی
- (۱۸) بُرّ: گندم
- (۱۹) مُعین: یار، یاری کننده
- (۲۰) پَسّ الْقَرین: همنشین بد
- (۲۱) چَرخ چارم: آسمان چهارم، فلک چهارم
- (۲۲) حاش لله: پناه بر خدا
- (۲۳) تُرَنج: بالنگ، میوه ای از نوع مرکبات که با آن مربا و ترشی درست میکنند.
- (۲۴) اِسْتان: به پشت خوابیده، به اصطلاح طاقباز
- (۲۵) عَنانِ اَسْمان: آن قسمت از آسمان که نمایان است، پهنه آسمان
- (۲۶) اَرْضُ الله: زمین خدا، جهان هستی
- (۲۷) سَقَم: بیماری، بیمار شدن
- (۲۸) جوع: گرسنگی
- (۲۹) نَسْناس: جانوری افسانه‌ای و موهوم شبیه به انسان که هیكلی مهیب دارد.
- (۳۰) نَدّه: جانور درنده
- (۳۱) مَكْمَن: نهانگاه، جای پنهان شدن
- (۳۲) رُوْفَتَن: روبیدن، جارو کردن
- (۳۳) اصحابِ سَبْت: اصحاب شنبه، مراد یهودیان است.
- (۳۴) جَعَلَ: قرارداد
- (۳۵) قَرَدّه: بوزینه ها، میمون ها

- (۳۶) خَنَازِير: جمع خنزیر، به معنی خوک ها
- (۳۷) نَقْض مِيثَاق: شکستن پیمان
- (۳۸) مَسْخ: تغییر شکل یافتن، به شکل حیوان درآمده.
- (۳۹) مَقْت: بغض و دشمنی
- (۴۰) دُوَالْفُطْن: صاحب هوشیاری ها
- (۴۱) اِخْتِبَار: آگاهی یافتن از چیزی، آزمودن
- (۴۲) جِمَار: خر، الاغ
- (۴۳) مَنَقَصَت: کاستی و نقصان
- (۴۴) كَبَّت: خوار کردن، بر زمین زدن
- (۴۵) دَفَع كَفْتَن: راندن، طرد کردن
- (۴۶) جَوْع الْكَلْب: بیماری‌ای که در اثر آن بیمار اشتهای بیش از حد داشته و هرچه غذا می‌خورد باز احساس گرسنگی می‌کند.
- (۴۷) رَغِيف: قرص نان
- (۴۸) مَجَاعَت: گرسنگی
- (۴۹) خَبَط: اشتباه، خطا
- (۵۰) شَقِي: بدبخت، تیره بخت
- (۵۱) مَحْلَد: جاودان
- (۵۲) هَيْضَه: اسهال